



گفت و گو با استاد معرفت

مصاحبه شونده: معرفت، محمد هادی

علوم قرآن و حدیث :: پژوهش های قرآنی :: پاییز و زمستان 1376 - شماره 11 و 12
از 208 تا 221

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/7455>

دانلود شده توسط : علی رضانی

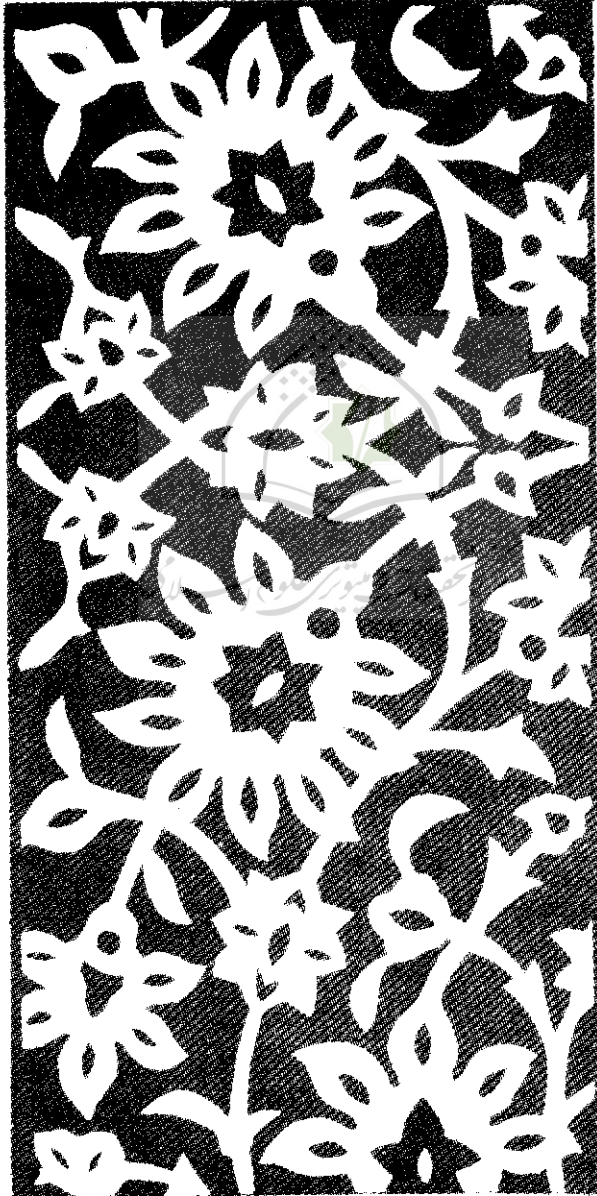
تاریخ دانلود : 1393/06/04 01:22:46

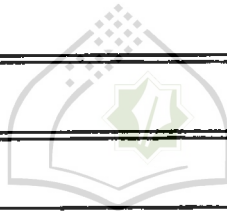
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

اقتراح





مركز تحقیقات کامپیوتر علم و فناوری

◆ گفت و گو با استاد معرفت

◆ گفت و گو با استاد مجتهد شبستری

◆ گفت و گو با استاد جلال الدین فارسی

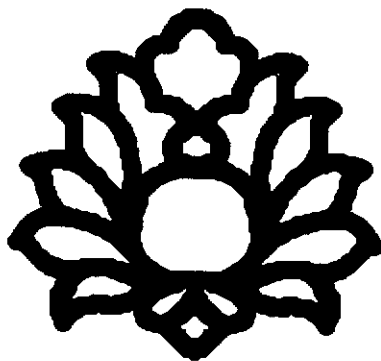
◆ گفت و گو با استاد عابدی شاهرودی

گفت و گو با استاد معرفت

* پژوهشهای قرآنی: با تشکر از پذیرش این گفت و گو، سخن را با این پرسش آغاز می کنیم که اصولاً نگاه صحیح به دین، چگونه نگاهی است؟ آیا می توان از دین انتظار داشت که به همه پرسشهای ما پاسخ دهد؟



استاد معرفت: این که گفته می شود «قرآن به تمام پرسشها و خواسته ها پاسخ می دهد» اگر منظور این است که قرآن در تمام زمینه ها دیدگاه و بیان دارد و طرحی ارائه داده است، این سخن، نه تنها مبالغه آمیز، بلکه شعار محض است و چنین انتظاری از قرآن - به عقیده من - بیهوده است، زیرا اساساً قرآن کتاب هدایت است و هدایت به این است که انسان چگونه با سلامت و سعادت زندگی کند. اما سعادتی که دین تأمین می کند، منظور از آن، تجمل و رفاه و آسایشهای مادی و قصر و ماشین نیست. هدف اسلام، ساختن جامعه سالم است و البته عدالت اجتماعی یکی از اهداف اسلام و شرط سلامت جامعه می باشد.



سعادت‌تی که اسلام، عهده دار تأمین آن است، سعادت اخروی و معنوی است، یعنی فرض کنید سایر موجودات هم یک کمالی دارند، در عالم نباتات، یک درخت سیب به کمال خود می‌رسد و آن این است که ثمر می‌دهد. همچنین در عالم جماد و حیوان. اما عالم انسان چیزی فراتر از اینهاست. کمالات سایر موجودات، منتهی به فنا می‌شود، ولی کمال انسان این گونه نیست. انسان در مسیری قدم گذاشته که مسیر جاودانگی است «خلقتکم للبقاء لا للفناء».

پس هر چیزی که در رابطه با سلامت و سعادت معنوی و روحی و اخلاقی انسان باشد، در برنامه‌ها و اهداف قرآن قرار دارد، ولی این که با چه وسیله‌ای مسافرت کنیم، با ماشین یا هواپیما ویا ... پرسشی نیست که پاسخش را قرآن عهده دار باشد. بلی! قرآن همین اندازه به انسان یادآوری کرده است که توان بشر و امکانات طبیعت فراخ است و او می‌تواند با تصرف در طبیعت، آن را مسخر خود سازد و به عنوان خلیفه الله در آن حکم براند «سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض».

همین که خداوند، انسان را توانمند و خردورز و کاوشگر آفریده و از طرف دیگر میدان تأثیرپذیری را در طبیعت گشوده خود کافی است که او به طرف سازندگی دنیوی حرکت کند و دیگر لازم نبوده است تا خداوند، فرمول شیمی یا مسایل ریاضی را توضیح دهد.

کسانی می‌گویند، قرآن برای همه چیز طرح دارد، ولی من و تو نمی‌فهمیم! این جمله یعنی چه! قرآن برای ما است و به زبان ما است، آن را می‌فهمیم، چطور همه چیز را گفته است. قرآن رسالت بیان چگونه زیستن انسانی و اخلاقی و معنوی و معرفت الهی را بر عهده دارد و در این زمینه همه چیز را گفته است، نه در همه زمینه‌های علمی و تجربی. اصول حقایق در قرآن آمده و تفصیل آن در سنت پیامبر اکرم و بیان عترت. اسلام اصول را بیان کرده، مثلاً می‌گوید باید مدل اجتماعی بر جامعه حاکم باشد، این یک اصل است.

من جا دارد به قصه رستم فرخزاد در جنگ قادسیه اشاره کنم که از نمایندگان لشکر اسلام جویا شد که به چه انگیزه‌ای قصه جنگ کرده‌اند؟ این داستان در تاریخ طبری و ابن اثیر نقل شده است. آنها گفتند ما آمده ایم، برای بسط عدالت در زمین. خداوند، انسان را آزاد آفریده «لاتکن عبداً لغيرك و قد خلقک الله حراً» انسان در هر شرایطی آزاد آفریده شده است. انسان برای خواسته‌های دیگران خلق نشده تا مورد استثمار یک عده

از اغنیا قرار گیرد. انسان حق انتخاب و اختیار دارد.

به رستم گفتند که طاغوت شما غل و زنجیر بر دستهای شما گذارده، ما آمده ایم تا این زنجیرها را برداریم و به شما حق انتخاب بدهیم، و اگر تو همین -حالا به ما تعهد بدهی که خودت این کار را بکنی ما از همین جایک قدم به جلو نخواهیم گذارد. ما طمع در زمین کسی نداریم. فقط آمده ایم انسانها را آزاد کنیم.

اسلام روی اصول حاکمیت عدل تأکید می‌کند. این عدل، عدل اقتصادی و فرهنگی و سایر شؤون زندگی است و تک بعدی نیست. قرآن می‌فرماید در تمام این ابعاد، باید عدالت اجرا شود. اصلی دیگر داریم به نام حاکمیت نظم، یعنی باید در جامعه نظم حاکم باشد. عدل را در کنار آزادی گذارده از این رو آزادی مرز پیدا می‌کند. اسلام می‌گوید تصرفات انسان هم باید نظم پیدا کند.

اسلام این اصول را به صورت کلی مطرح می‌کند. اینها برای این است که انسانها در جامعه با سلامت زندگی کنند. این سلامت و این نظم در جامعه، عدل است، اما چگونه پیدا شود؟ این را قرآن به مردم واگذار کرده است. بدین جهت اگر بخواهیم تشکیلاتی به نام دولت ایجاد کنیم، دیگر معنی ندارد که به سراغ شرع برویم و بپرسیم آیا ۱۵ وزیر باید داشته باشیم یا کم تر یا بیش تر؟ این دیگر مربوط به شرع نیست.

از بنده سؤال شد ما رهبر می‌خواهیم برای چه کار؟ من گفتم این مربوط به نظم داخلی است، برای ایجاد نظم، باید یک رهبر و یک رئیس جمهور... داشته باشیم البته با مطالعه انجام شده است «فبشتر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه» ما مطالعه کردیم در نظامهایی که در جوامع مختلف هست، دیدیم آن نظام و سازمان که با وضع ما و حال ما مطابقت دارد این نظام است، این تشخیص فعلی ماست و لذا همین نگرش هم قابل تغییر است.

پیامبر دو کار اساسی کرد، یکی تشکیل امت و دولت که یک کار سیاسی بود، اما براساس نظام آن وقت. یعنی در آن زمان و در آن جوی که جامعه اسلامی به وجود آمد، نحوه نظم، چگونه بود؟ پیامبر، آن را مراعات کرد. اگر بخواهیم دوست یا امت تشکیل دهیم، یا تشکیلاتی برای سازماندهی به وضع جامعه تدارک ببینیم، معنی ندارد بگوییم، حضرت امیر(ع) چه کار کرده است؟ ایشان براساس مقتضیات زمان خودش این کار را کرده و ما باید طبق مقتضیات زمان خودمان عمل کنیم. به تعبیر دیگر اصول ارزشی را شریعت بیان می‌کند، ولی روشهای اجرایی و ساختاری - اجتماعی بر عهده مردم است.

* پژوهشهای قرآنی: کسانی چنین القا می کنند که به هر حال رهنمودهای شریعت نیز زمانی و تأثیر یافته از فرهنگ اجتماعی خاص است! و پیشرفتهای علمی انسان، ممکن است جایگزین نیاز او به رهنمودها و اصول دین شود؟

استاد معرفت: این مسأله که انسان یک وقتی از شرع بی نیاز شود، حرف گمراه کننده ای است، زیرا اگر اسلام از ابتدا می خواست در جزئیات نیز دخالت بکند، این حرف درست بود. اسلام از روز نخست هم در جزئیات دخالت نمی کرد. یعنی آرایش جنگی که پیامبر می داد، به وحی مربوط نبود؟ آرایشهای جنگی را طبق آرایش مرسوم آن زمان تنظیم می کرد و هیچ چیز آن مربوط به شرع نبود. بدین جهت پیامبر همواره می فرمود: «أشيروا إلیّ فانکم أعرّف منّی بدنیاکم».

و اما این که بگوییم، اسلام، اصولی دارد که باید حاکم بر هر نظم و ساماندهی باشد، این اصل هیچ گاه پایان نمی پذیرد و برای ابدیت باید رعایت شود. ما چگونه و کی می توانیم از اصول آزادی انسان، عدالت، حریت، چشم پوشیم! یعنی در یک وقت عقل بشر به اینجا برسد که مراعات عدل اجتماعی دیگر لازم نیست!

در اینجا مسأله ای مطرح است که اخیراً برخی نویسنده ها مطرح کرده اند و آن این است که ما اگر بگوییم، همه دنیا بر باطل اند و تمام مکتب ها و ادیان در اشتباه اند، جز مسلمانان، و در مسلمانها فقط شیعه اثناعشری و از این میان فقط اصولیون، معنایش این است که در مبارزه بین خدا و شیطان، شیطان پیروز شده است، زیرا اکثریت جامعه انسانی راه شیطان را پیموده اند. با این که خداوند می فرماید: «کتب اللّٰه لأغلبنّ أنا و رسلی ...» از سوی دیگر خداوند فرموده است: «ان کید الشیطان کان ضعیفاً».

حقیقت این است که مسأله به عکس است، به جهت این که الآن آنچه بر جهان بشریت حاکم است، تعالیم انبیاء است، زیرا خداوند می فرماید: «وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبیّ إلاّ إذا تمنّی ألقى الشیطان فی أمنیته ...» این آیه می گوید همه پیامبران آرزویی داشتند. آرزوی پیامبران چه بوده؟ آرزوی یک دانشجو و یک تاجر موفقیت در کارشان است؟ اما اگر گفتیم یک پیامبر آرزویی دارد، آن آرزو چه می تواند باشد؟ پیامبر، بما آنه نبیّ، هدفش این است که شریعتی که آورده هم گسترش یابد و هم تداوم داشته باشد و شریعت او حاکم شود «لیظهره علی الدین کله ...» این هدف هر پیامبری است. شیطان سعی می کند، جلو این هدف را بگیرد یا از گسترش یا تداوم آن جلوگیری کند، اما نمی تواند، چون کید او ضعیف است. تعالیم انبیاء، هم با سرعت گسترش

پیدا می‌کند و هم برای همیشه تداوم دارد. الان در تمام جهان، مسئله حق، آزاد بودن انسان، حق انتخاب، عدالت اجتماعی و زشتی ظلم برای همگان شناخته شده است. آیا کسی هست که اینها را قبول نداشته باشد، یا همه این اصول را پذیرفته اند؟ این که عمل نکرده اند مسئله دیگری است. انبیاء آمدند تا به بشریت بقبولانند و درین کار موفق شدند و الان آنچه بر جهان حاکم است، تعالیم انبیاء است. پس ما اگر بگوییم، از شرع بی‌نیازیم و بشر راه خود را پیدا کرده! باید گفت کدام راه؟ راهی جدا از این تعالیم، یا راهی در سایه این تعالیم انبیاء است، پس نیاز انسان به شرع و دین، لایزال هست، پس این که بشریت به خودش واگذار شود، پذیرفته نیست. بلی امور جزئی و تنظیمات داخلی از روز اول، همه به خودش واگذار بوده و برای همیشه هم به خودش واگذار خواهد بود، اما از رهنمود شرع هیچ گاه بی‌نیاز نبوده و نیست.

شخصی از امام صادق(ع) سؤال می‌کند، لباس مورد پسند اسلام کدام است، تا من آن را بپوشم؟ امام می‌فرماید: اسلام، راجع به نحوه لباس نظری ندارد. آن گاه می‌فرماید: «خیر لباس کل زمان لباس اهل»؛ یعنی دین، دخالت در شؤون دنیوی مردم، به این معنی نمی‌کند. بلی اسلام می‌گوید: لباس را باید از حلال تهیه کنی، باید پاکیزه باشی و حتی شخصی از امام سؤال می‌کند که من ده دست لباس دارم، آیا این اسراف است؟ امام می‌فرمایند: نه. عرض می‌کند، پس اسراف چیست؟ ایشان می‌فرماید: اسراف این است که لباس بیرون و درون خانه ات یکی باشد. به هر حال، اسلام در جزئیات دخالت نمی‌کند، اما یک سری اصول ارائه داده است و بشر از این رهنمودها که جنبه اصولی دارد، بی‌بهره نخواهد بود.

* پژوهش‌های قرآنی: شما می‌فرمایید قرآن به بیان کلیات پرداخته، بشر نیز که امروز خودش به این کلیات رسیده و آنها را باور کرده است. از این رو معنای نیاز نداشتن بشر به قرآن و شرع، همین نیست که بشر دیگر در بیان ضرورت آن کلیات و چگونگی پیاده کردن آن کلیات، نیاز به شرع ندارد و خودش به آنها رسیده است؟

آیه الله معرفت: ما مسأله ای داریم به نام ختم نبوت، یعنی دیگر نیاز به فرستادن پیامبر نیست، اما این به معنای ختم شریعت نیست. زیرا شریعت، یعنی یک سری اصول که به بشریت عرضه شده که باید تا همیشه به آنها عمل کند. مثلاً حقوق بشر که به

وسیله اصولی ثابت است، حال اگر بگوییم بشر فهمید و باورش شد، این به معنای استغنا یا از آنهاست یا این که آن را پذیرفته اند و عمل بر طبق آن را به عهده گرفته اند.

قرآن می فرماید: «هدی للمتقین»، یعنی این کتاب هدایت برای متقین است. تقوا در فارسی یعنی پروا، و پروا یعنی تعهد. یعنی انسانی که فکر می کند، انسان است و تعهد دارد، این چنین انسانی باید پای تعهدش بایستد و تا آن زمان که پای آن ایستاده و ملزم به آن است، جدای از شرع نیست؟ پس شرع، هیچ گاه خاتمیت نمی یابد، یعنی هیچ وقت نمی شود گفت که از این تعهدی که داده اید، آزاد هستید.

منظور از حاکمیت دین و تداوم آن، یک سری از تعهدات است که بشر بدانها پایبند شده است، یعنی وجدان و فطرتش نمی گذارد از آن اصول سرپیچی کند، نه این که ما به گردن او گذاشته باشیم «لااکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی». این تعهداتی که داده بر اساس فطرت اوست، خود او به خودش اجازه عدول از آن را نمی دهد.

از جمله مسائلی که شریعت بر آن اصرار دارد، فراموش نکردن خداوند در زندگی است، یعنی همیشه خود را در محضر خداوند بدانند. این از اساسی ترین تعالیم است. و همین باور، انسان را متعالی می سازد، زیرا وقتی این باور در او وجود داشته باشد، پاک اندیش و پاک رفتار و پاک گفتار خواهد بود. و همین، معنای حاکمیت دین و جاودانگی دین است و این معنی هیچ گاه پایان نمی یابد.

حضرت امیر(ع) در نهج البلاغه می فرماید: خداوند انبیاء را پی در پی فرستاد، تا گنجینه های عقول را استخراج کنند. این در نهاد بشر بوده که حسن را از قبیح تشخیص دهد، اما بشر همواره اسیر دو دیو سرکش است، یکی شهوت و دیگری غضب که این دو، منشأ جاذبه و دافعه در انسان هستند. جایگاه عقل، کنترل این دو نیرو است تا در محدوده خودشان عمل کنند. اگر انسان از روز نخست به دست همین نیروی جاذبه و دافعه، آن هم بدون کنترل، رها می شد، در آن صورت، مسأله کرامت انسانی که هدف است، از بین می رفت. پیامبران برای کمک رساندن به عقل و اندیشه انسان آمده اند.

در قرآن، نخستین چیزی که مطرح شده ایمان به غیب است «الذین یؤمنون بالغیب» این غیب اشاره به غیب خاصی نیست، بعضی آن را به حضرت مهدی(ع) و قیامت و... تفسیر می کنند. اینها نیست. حتی به خدا هم تفسیر نمی شود، بلکه خود این که ما فقط برای این زندگی آفریده نشده ایم، زندگی دیگری نیز هست که ما رهسپار آنجا هستیم، غیب است.

«وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» برای چه مطرح شده است. برای این است که به انسان بگویند، نباید همت و فطرت را محدود به این دنیا و منافع زود گذر آن کنی، بلکه فراتر بیندیش و آن مرحله فراتر، غیب است، زیرا اکنون دیده نمی‌شود. اگر ایمان به غیب و آخرت و اعتقاد به دین از میان برود، انسان و جامعه انسانی گرفتار شهوت و غضب شده و گام از قلمرو انسانیت بیرون می‌گذارند.

در همین اواخر، پارلمان آمریکا تصویب کرد که کاربرد سلاح‌های هسته‌ای در مواقع لازم، قانونی است. چیزی که بشریت اکنون تلاش می‌کند تا به کلی از بین برود، قانونی شده است. این به جهت این است که انسان به خودش واگذار شده است.

در قرآن آمده است: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ»، یعنی اصلاً ما این شریعت را فرستادیم، چون خود شما تقاضا کردید. عرضه بدون تقاضا حکیمانه نیست. اگر در نهاد بشریت، تقاضا برای شریعت نبود، خداوند اصلاً پیامبران را نمی‌فرستاد. و انسان تا انسان است، اسیر این نیروهاست و تا انسان است، نیاز به این کمک دارد. و مقصود از نیاز به دین و شریعت، همین است. بنابراین پیامبران نیامده‌اند تا حرف تازه‌ای بزنند، بلکه آمده‌اند تا همان چیزی را که عقل می‌گوید، بگویند. منتهی عقل، به تنهایی از پس این کار بر نمی‌آید، انبیا کمک می‌کنند، و چون این دو دست به دست هم دادند، می‌توانند انسان را معتدل سازند. و این کمک و همیاری برای ایجاد تعادل در خط مشی و روش انسان همیشه برقرار است.

اگر نیروی جاذبه و دافعه در انسان نباشد، حرکت در زندگی توقف پیدا می‌کند و اساساً حرکت در زندگی بر اساس همین خواسته‌ها است، اما این خواسته‌ها باید مرز داشته باشد و این مرز را در مرحله نخست، عقل و وجدان و فطرت انسان تعیین می‌کند. و بیان دین نیز تأیید و تأکید همین باورهای عقلانی و فطری است، پیام دین برای عقل سلیم، روشن و مفهوم است.

* پژوهش‌های قرآنی: اگر پیام انبیا تا این اندازه برای عقل و فطرت آشناست، پس

انبیا چه نیازی به آوردن معجزه برای اثبات حقایق خود داشته‌اند؟

آیه الله معرفت: معجزات انبیا به عنوان یک وسیله تبلیغی نیست. این معجزات، جنبه دفاعی دارد نه تبلیغی. «المعجزة ضرورة دفاعية وليست ضرورة دعائية». سر آن این است که انبیا، مطلبی را که مطرح می‌کنند، آن قدر حق و روشن است که نیاز به

استدلال ندارد، جز آن که معاندان و کسانی که حق را به صلاح منافع خود نمی بینند و فکر می کنند که اجرای عدالت و حق به مصلحت شان نیست، مقاومت می کنند، آن وقت چه بسا نمی گذارند ندای حق به گوش مردم برسد و شمشیر به کار می برند.

معجزه به کسی ارائه می شود که می آید و تشکیک می کند که این پیامبر نیست، این پیام را از عالم غیب نیاورده است. «وان کنتم فی ریب مما نزلنا»، یعنی شما اگر در شک هستید. معجزه آنجا مطرح است. اگر به صدر اسلام مراجعه کنید، می بینید تمام آنها که به اسلام گرویدند، هیچ کدام به خاطر معجزه نبوده است، اینها دنبال حق می گشتند اینجا یافتند.

مثال روشن آن زمان خود ماست. زمانی که امام (رحمة الله علیه) این حرکت را آغاز کردند و این دعوت را بر مردم عرضه کردند، مردم لبیک گفتند. آیا حق یافتند یا کورکورانه لبیک گفتند؟ امام چیزی را می گفت که همه مردم می دانستند حق می گوید. انبیا همه این گونه اند. انبیا چیزی را می گویند که حق است و همه بالفطره می گویند، لبیک. پس نیازی به معجزه ندارد.

بنا بر این باز هم نتیجه می گیریم که پیامبران نیامده اند چیز تازه ای بگویند. آمده اند یاری کنند. آمده اند اندوخته های فطرت انسان را برانگیزند. آمده اند گوشزد کنند که تو انسان هستی، فراموش نکن که تو انسانی، همین و بس! «ولاتکونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم»، یعنی انسان اگر خدا را فراموش کرد، یعنی در زندگی او خدا حضور نداشت، همه ارزشها مورد غفلت قرار می گیرد و از یاد می رود. آن گاه، انسانی خواهد ماند با مشتی غرائر و اندیشه شکم و شهوت و لذت که چگونه سیر شود، چگونه جفت گیری کند و چگونه بخوابد و استراحت کند؟ همین و بس! آن وقت است که انسان فراموش شده، انسانیت فراموش شده! انبیا آمده اند که انسان، فراموش نکند که انسان است.

این سخن که انسان نیاز ندارد کسی به او تذکر بدهد، من فکر می کنم که این شعار است، زیرا همین افرادی که این حرفها را زدند، خودشان یادشان رفته بود که انسانند و کارهایی می کردند خلاف انسانیت. به جامعه، ملیت، عقاید و مبانی کشورشان خیانت کردند، زیرا انسان بودن را فراموش کرده بودند. امام حسین (ع) روز عاشورا همین حرف را به آنها زد. گفت، مسلمان اگر نیستید، ولی عرب که هستید. خود عرب بودن یک سری ضوابطی دارد در جامعه خودش. شما همینها را هم فراموش کرده اید.

این تذکرات همیشه برای انسان ضروری است و خداوند به پیامبر می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لِّسْتِ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ»؛ تو تذکر دهنده‌ای، پیغمبر یعنی تذکر دهنده و اصلاً اسم قرآن، ذکر است. و ذکر، بر مطلق شریعت اطلاق شده است.

* پژوهش‌های قرآنی: اگر کسی در عمل به دستورات انبیاء پایبند باشد، ولی معتقد باشد که دین، طریقت دارد و موضوعیت ندارد، یا اگر کسی تمام آنچه را که پیامبران گفته‌اند انجام داد، اما پیامبران را هیچ کاره دانست، تنها همان مذکر به حساب آورد و هیچ شأن دیگری برای آنان قائل نبود، آیا این کافی است؟ و اعمالش از نظر شرع صحیح است؟

آیه الله معرفت: شما یک وقت از فقه صحبت می‌کنید. فقه ضوابطی دارد. فرض کنید کسی که به پیامبر دشنام داد، فقه می‌گوید او را باید کشت. یا اگر زنا با محرم کرد یا سرقت کرد، باید مجازات شود. فقه، قانون است و قانون همیشه خشک است و کار به این ندارد که رابطه شما با خدا چگونه است. می‌گوید، شما عملی کرده‌اید که قانوناً باید حکم بر شما جاری شود. این آقا کافر است، نجس است، این فقه است. ما بحث از این نمی‌کنیم. موضوع مورد نظر ما این است که چه کسی به اصل انسانیت و سعادت رسیده است و چگونه می‌رسد یا نمی‌رسد. شما می‌گویید، این آدم به حکم برخی فقها نجس است. این حکم فقهی و وضعی است، اما اگر بین خود و خدا توبه کرده و ملتزم به این شده که متعبّد باشد و در صراط انسانیت قدم بردارد، شما نمی‌توانی بگویی این ناجی نیست.

برخی می‌گویند شما شیعه‌ها می‌گویید ما ناجی هستیم و دیگران ناجی نیستند و بهشت از آن ما است و شما جهنمی هستید. من می‌گویم چرا بین مبحث بهشت و جهنم و حساب انسان بودن خلط می‌کنید. ما چه می‌دانیم خداوند روز قیامت با مردم چه می‌کند. ما چه می‌دانیم خداوند روز قیامت انیشتین را کجا می‌برد؟ تو اینجا نشستی می‌گویی او چون یهودی بود، به جهنم می‌رود. از کجا این حرف را می‌زنی، چه کسی این حرف را به تو گفته است؟ تو می‌گویی او کافر است و نجس. کافر و نجس بودن به اصطلاح فقها است و تو هر چه دلت خواست بگو، اما اگر او نیتش پاک باشد، اگر خدا را پذیرفته باشد، قیامت را پذیرفته باشد، اگر برای انسان دوستی، خود را به مشقت انداخته و خدمتی به بشریت کرده، پس این یک نیت پاک دارد و -حزکت او در همان

راستایی است که خدا خواسته، زیرا خدا انسان را به عنوان خلیفه مطرح کرده است، کسی که می تواند نیروهای طبیعت را در اختیار بگیرد و از آن بهره ببرد و توانسته چنین خدمتی به بشر بکند، شما از کجا می دانی یک این چنین شخصی در کنار معاویه قرار گیرد!

در خصال صدوق در باب عدد ثمانیه روایتی است از امام صادق (ع) که می فرماید: بهشت دارای هشت در است. یکی، مربوط به انبیا و اوصیا است. یکی مربوط به اولیا و صالحین است. پنج در دیگر از آن مؤمنان راستین است. در هشتم مخصوص کسانی است که حق ستیز نباشند. این معنایش این است که «وان جندنا لهم الغالبون». این همان پیروزی انبیا است. یعنی فقط ابوسفیان و ابوجهل به جهنم می روند. حق ستیز، کسی است که حق را بشناسد و با آن دشمنی کند (عرف الحق و عاند الحق). یک بودایی در آسیای دور به آن راهی رفته است که بودا به او نشان داده که خیرخواه باش، کارنیک انجام بده، به مردم آزار نرسان، اسلام هم به گوش او نخورده و برایش تبیین نشده و مقابله با حق نکرده، ما به چه مناسبت بگوییم او جهنمی است! اصلاً اگر او پیش ابوجهل برود، ظلم است، زیرا او حق را یافت و ستیز کرد، اما این نه. این روایت، مسأله را برای ما روشن کرده است.

مسأله حق و باطل در کار نیست، مسأله خطا و صواب است؛ یعنی اختلافی که بین ما مسلمانان و دیگران است، این نیست که ما بر حقیق و شما بر باطلید. نه، مسأله این است که ما بر صوابیم و شما بر خطا هستید. یعنی شما راه را گم کرده اید. در سوره حمد هم می گوید: «إهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین».

«أنعمت علیهم» کسانی هستند که راه را یافته اند و روی همان راه حرکت می کنند. اینها مورد عنایت حق هستند. مغضوب، کسانی اند که حق را یافته اند و عناد ورزیده اند. «ضال» کسانی اند که راه را پیدا نکرده اند و سرگردانند.

شما در یک کویری هستید و راه را یافته اید و حرکت می کنید یک عده گم شده اند، شما به آنها می گوید، راه را گم کرده اید، بیایید. می بینید که او خیال می کند شما خودتان راه را گم کرده اید، از این رو هر کدام به راه خود می روید. آنچه در اینجا مطرح است، خطا و صواب است. شما نمی توانید به او بگویید تو بر باطلی، باید بگویید تو خطا می روی! وقتی که خطا می رود، یعنی جاهل است و جاهل نیز معذور است.

من در ابتدای طلبگی دنبال شناخت مصداق جاهل قاصر می گشتم. اما اکنون می بینم، جاهل قاصر، کسی است که راه را اشتباه رفته و فکر می کند درست می رود که حتی در حوزه های علمیه خودمان هم هست. الآن دنیا پر از جاهل قاصر است. به این صورت، مسأله خیلی عوض می شود. این بینش، سبب می شود که ما با کسانی که خلاف می روند با دید دشمنی نگاه نکنیم. الآن یک سنی و یک شیعه با دید دشمنی به یکدیگر نگاه می کنند، چون مسأله را از زاویه حق و باطل نگاه می کنند، درحالی که اگر مسأله خطا و صواب را مطرح کرده بودند یک حس ترحم در آنها ایجاد می شد. یعنی تو که به گمان خودت راه را یافته ای، حس ترحم در تو ایجاد می شد برای او که نیافته است، اما اگر حق و باطل را پیش کشیدی، او می شود حق ستیز، آن وقت است که باید با او مقابله کنی.

بنابراین باید زاویه نگاه خودمان را تصحیح کنیم. هرکسی که جز ما می اندیشد، از همان ابتدا و بی تأمل او را حق ستیز به شمار نیاوریم، بلکه بیش تر انسانها اگر حق را بشناسند، تسلیم حق می شوند و اگر راه دیگر می روند، هنوز به شناخت لازم نرسیده اند.

* پژوهشهای قرآنی: به هر حال آیا ماهیت دین، علاوه بر عمل، شامل اعتقاد به این مسائل نیز می شود یا خیر؟ آیا اعتقاد به این مسائل جزء ماهیت دین هست یا نه؟ و آیا حقیقت دین عقیده و عمل است، یا عمل تنها است!

استاد معرفت: دین، یک سری باورها است که به دنبال آن یک سری عملها هستند و باید باشند «الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة». ما می گوئیم کسانی که این باورها را به گونه صحیح به دست آورده باشند و آن اعمال صالحه را نیز درست به دست آورده باشند که از قبیل «یحسبون انهم یحسنون صنعاً» نباشند، به آن کمال نهایی می رسند.

اینجا پرسشی مطرح است که آیا راه برای یافتن باورهای حق و کارهای شایسته راستین، باز است یا خیر؟

ما مدعی هستیم که بلی امکان آن هست؛ یعنی اسلام، حقایق را مکشوف بیان نموده و راه عمل صالح را به گونه ای بسیار واضح مطرح کرده است و آنهایی که نتوانسته اند راه را پیدا کنند، یا خودشان آن را نخواسته اند، یا تبلیغات سوء بر آنها اثر

گذارده است و سرگردان شده اند.

زمانی که پیامبری گوید: «علی مع الحق والحق مع علی، یدور حیث ما دار» پیامبر چه می خواهد بگوید؟ غیر از این است که می گوید: علی را الگو قرار دهید. یعنی اسلام اگر بخواهد صورت تجسمی پیدا کند، یعنی انسانیت و عدالت و شرف و همه این چیزها که هدف اسلام است، اگر بخواهد در قامت یک انسان، ظهور و بروز پیدا کند، آن انسان علی است. وقتی پیامبر می گوید: «انا مدینه العلم و علی بابها» می خواهد بگوید: «ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله» و «لکم فی رسول الله اسوة حسنة» یا اگر در قرآن داریم: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» در تمام اینها هر چه می خواهید، به سراغ علی بروید. راه رانسان داده است. حال عده ای نفعشان در این نبوده است که به طرف او بروند! یا روی تبلیغات سوء یا چیز دیگر!

ما می خواهیم مدعی شویم که یک حق ثابت داریم. حق، تکثر ندارد و راه یافتن حق را هم خداوند روشن نموده است. امام صادق(ع) می فرماید: «أبی الله ان يجعل الحق باطلاً... أبی الله أن يجعل الباطل حقاً...» یعنی حق، پیوسته روشن است، حق خودنماست، باطل نیز خودنماست. پس از آن حضرت می فرماید: «لولم یکن هذا هكذا، ما عرف حق من باطل ابداً»، یعنی اگر شناخت حق از باطل، فطری نبود، معیار دیگری برای سنجیدن و جدا کردن و تشخیص حق از باطل وجود نداشت. با کدام معیار می توانید حق را از باطل جدا کنید، جز با فطرت! امام صادق(ع) می خواهد بفرماید، جدایی حق از باطل از فطریات است از قضایای ضروریه است. یکی از قضایای ضروریه فطریات است. مستهی گاهی از اوقات، محیط، جامعه، خانواده، سیاست و... باطل را بر مردم تحمیل کرده اند، یا نپذیرفتن حق را بر مردم تحمیل کرده اند. من معتقدم که جو و محیط جوامع به گونه ای است که بر بیش تر افراد، کج روی تحمیل شده است و اگر فضای جامعه ها در زمینه های فرهنگی، اخلاقی، اقتصادی، و... متعادل باشد، بشر با گرایش فطری خود، متمایل به حق و مشتاق حقیقت است.

